

بررسی و تحلیل فرایندهای واجی در نظام آوایی گونه‌زبانی طرود

جواد عامری*

سید حسین طباطبایی**

سید حسن طباطبایی***

چکیده

زبان‌های محلی ایران‌زمین، گنجینه‌ای بی‌مانند و ذخیره‌ای تمام‌نشدنی برای رشد و پیشرفت زبان فارسی به شمار می‌آید. تحلیل نظام آوایی در گونه‌زبانی طرود از توابع شهرستان شاهرود که برای نخستین بار در این مقاله بدان پرداخته شده، ظرافت‌ها و حلاوت‌های این گونه‌زبانی را آشکار می‌سازد. هدف از این پژوهش نشان دادن وجوه اختلاف و اشتراک آوایی گونه‌زبانی طرود با فارسی معیار در چارچوب فرایندهای واجی است تا در نتیجه فرایندهای واجی کاهش، افزایش، ابدال، قلب و ادغام که در این گونه‌زبانی وجود دارد - اما در حال حاضر در فارسی معیار به چشم نمی‌خورد - نشان داده شود. مبنای این مقایسه بر اساس الگوهای رایج زبان-شناسی بوده و گردآوری داده‌ها به روش پرسش و پاسخ، مصاحبه با گویشوران بومی انجام شده است. این پژوهش بر آن است تا با بررسی سیر تحولات آوایی در گونه‌زبانی مورد پژوهش و تطبیق آن با فارسی معیار، نسبت این دو را بسنجد و از خلال بررسی تأثیر فرایندهای واجی در آن، واژگان گویشی کهن فعال را شناسایی نماید و در گشودن گره‌های زبانی و ادبی متون کهن به کار بندد.

کلیدواژه‌ها: گونه‌زبانی، نظام آوایی، طرود، فرایندهای واجی، گویش‌های ایرانی.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان

Email: mmjameri@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بابل

۳. دکتری زبان و ادبیات فارسی، استادیار دانشگاه سمنان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۰۱

۱. مقدمه

بشر برای انتقال پیام و ایجاد ارتباط با هم‌نوعان خود از وسیله‌ای به نام زبان استفاده کرده است. تاریخ پیدایش زبان را در زندگی انسان به‌درستی نمی‌توان تعیین کرد، ولی مردم‌شناسان قدمت آن را بین پانصد هزار تا یک میلیون سال پیش برآورد می‌کنند. (صفوی، ۱۳۷۷: ۱) واژه زبان دارای دو معنی عام و خاص است. زبان در مفهوم عام خود ابزار بیان تصورات و انتقال افکار به شمار می‌رود؛ اما زبان در مفهوم خاص خود به ابزار ایجاد ارتباطی اشاره دارد که گروهی از مردم برای ایجاد ارتباط با یکدیگر به کار می‌برند و برای گروه‌های دیگر قابل درک نیست. (همان) با توجه به این که موضوع این پژوهش در خصوص بررسی گونه زبانی می‌باشد، در آغاز به تعریف اجمالی چند اصطلاح: گونه، گویش و لهجه و نسبت این مفاهیم با یکدیگر می‌پردازیم.

زبان فارسی به‌عنوان زبان محاوره‌ای در مجموعه سرزمین‌های فارسی‌زبان به گویش‌های محلی کمابیش متفاوتی تقسیم شده است. رودیگر اشمیت گونه‌های زبانی را یک لایه گویشی متشکل از گونه‌های مختلف زبان فارسی می‌داند که در کنار لایه گویش‌های کهن شکل می‌گیرد. (صادقی، ۱۳۸۳: ۴۷۳) وی تعداد گونه‌ها را به اندازه تعداد شهرها می‌شمارد. به عقیده برخی پژوهندگان این حوزه، در کنار این گونه‌ها، لهجه‌هایی وجود دارد که با فارسی معیار تفاوت بیشتری دارد و افزون بر تلفظ، در انتخاب لغات، اصطلاحات و قواعد دستوری نیز با یکدیگر اختلاف دارند. این امر فهم این لهجه‌ها را برای فارسی‌زبانان تا حدودی دشوار ساخته است. این لهجه‌های مشتق از زبان فارسی، گویش نام دارد. (صادقی، ۱۳۴۹: ۶۶) به دیگر سخن، گویش‌ها گونه‌هایی از یک زبان هستند که از لحاظ آوایی، دستوری و واژگانی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. گویش‌های یک کشور با یکدیگر و با زبان رسمی هسته ارتباطی مشترک ندارند. لذا نام زبان بر آن‌ها اطلاق نمی‌شود؛ بلکه گویش‌ها زیرمجموعه یک زبان واحد هستند. (باطنی، ۱۳۵۴: ۲۸) از این تعاریف و شماری از مقالات و کتاب‌های چاپ شده در این زمینه چنین برمی‌آید که برخی لهجه را معادل گونه و برخی آن را معادل گویش گرفته و برخی گویش را معادل زبان فرض کرده‌اند و عده‌ای بین زبان، گویش و لهجه فرق قائل شده و عده‌ای گونه را اطلاق عام و کلی می‌دانند؛ به‌جای زبان و لهجه و گویش.

امروزه به دلیل گسترش کانال‌های ارتباطی و افزایش رفت‌وآمد روستاییان با محیط‌های بزرگ، استفاده روزافزون از وسایل ارتباط جمعی و وجود سیستم یکپارچه آموزش در مدارس، مشکلی به نام "غلبه و سیطره"

زبان معیار "بلای جان خرده‌فرهنگ‌های محلی شده است. در این میان به ویژه رسانه‌های بصری همه چیز را سیل‌آسا یکدست می‌کنند و تفاوت‌های زبانی و ظرافت‌های قومی و بومی را به بوته نسیان می‌سپارند. این است که پژوهندگان اندک این حوزه، تنها به اندازه یک نسل رو به خاموشی و فراموشی ابدی فرصت دارند تا انبوهی از گنجینه‌های ادب محلی و فرهنگ نانوشته بومی را از زوال و نابودی مصون بدارند.

۲. پیشینه پژوهش

توجه به ساختار نحوی و نظام آوایی و تحولات واجی لهجه‌ها و گونه‌های زبانی، از دیرباز توجه برخی پژوهشگران را معطوف خود داشته و در همین راستا در چند دهه اخیر، به منظور ثبت و تدوین قواعد آوایی حاکم بر گویش‌ها، مقالات گوناگونی نوشته شده که موارد زیر از آن جمله است: حسینی معصوم و حسینی (۱۳۹۲) به بررسی فرایندهای واجی در گفتار کاربران لهجه مشهدی با تحصیلات مختلف در مقایسه با فارسی معیار پرداخته‌اند. همچنین پهلوان نژاد و نجاتیان (۱۳۹۰) به بررسی و توصیف نظام آوایی گویش مشهدی؛ اولادحسین و مطلبی (۱۳۹۰) به بررسی نظام آوایی گویش فسایی؛ رضایی (۱۳۹۰) به بررسی تحولات آوایی در گویش لاری؛ کلباسی و سلیمانی (۱۳۹۱) به بررسی نظام آوایی گویش نیشابوری و پهلوان و شاهرودی (۱۳۹۱) به بررسی و توصیف ساخت آوایی در گویش علیمیرزایی سرخس پرداخته‌اند. نویسندگان پنج اثر اخیر کوشیده‌اند با نگاهی علمی و مبتنی بر قواعد زبان‌شناسی به گویش‌های ذکرشده، تحولات فرایندهای واجی در برخی واژگان آن را بررسی نموده با فارسی معیار تطبیق دهند. اما پیرامون قواعد آوایی و ساختار دستوری گونه زبانی دهستان طرود تاکنون هیچ پژوهش مستقلی انجام نشده است. پژوهش حاضر - که نخستین بررسی نظام‌مند درباره این گونه زبانی است - ویژگی‌های مهم و منحصر به فرد آوایی آن را در قالب فرایندهای واجی مورد بررسی قرار داده است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش بر مبنای یافته‌های میدانی و برگرفته از مصاحبه‌های رویاروی و گفت‌ووشنود با برخی گویشوران گونه زبانی طرود است که در تابستان و پاییز ۱۳۹۴ انجام شده است. در این مرحله وسواس علمی به حد کافی رعایت گردیده و حتی این نکات مهم فروگذار نشد که: گویشوران باید فاقد کمترین ایراد در ساختمان دستگاه تکلم باشند، کمتر با محیط‌های اجتماعی بزرگ سروکار داشته باشند، حتی الامکان بی‌سواد باشند و مهم‌تر از همه اینکه در محل زاده شده باشند. پس از گردآوری داده‌ها به روش میدانی، با کمک منابع

کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل، این داده‌ها در چارچوب فرآیندهای رایج واجی تجزیه و تحلیل گردید. از آنجا که پژوهندگان خود گویشور بومی هستند، برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از شمّ زبانی خود نیز بهره برده‌اند.

۴. معرفی منطقه طرود

دهستان طرود در ۱۳۰ کیلومتری جنوب غربی شهرستان شاهرود و در حاشیۀ کویر، محصور در میان ماسه‌ها و در مسیر مواصلاتی شاهرود- اصفهان واقع شده است. این روستا از جنوب به شوره‌زارها و باتلاق‌ها منتهی می‌شود. بومیان معتقدند وجه تسمیۀ طرود با قرار گرفتن آن در انتهای رودخانه‌ای بزرگ پیوند دارد که گویا خالی از حقیقت هم نیست. زیرا «برخی از جمله دکتر احمد مستوفی؛ استاد جغرافیای دانشگاه تهران، معتقدند ترود صحیح است. زیرا می‌گویند اینجا تَه رود بوده است.» (کردوانی، ۱۳۸۶: ۲۸۵)

گونه زبانی و فرهنگ بومی این منطقه به علت دور بودن آن از شهرهای پیرامون و نیز نیامیختن مردمان این دیار با اقوام دیگر، تا حدّ زیادی دست‌نخورده و بکر باقی مانده است. پژوهش‌های فرهنگی و زبانی در این منطقه، علاوه بر مزایا و منافع محلی، در گشودن برخی از گره‌های زبانی و فرهنگی در فارسی معیار مؤثر خواهد بود. این روستای کویری در منابع تاریخی و جغرافیایی کهن جایی نیافته و تنها سون هدین؛ جهانگرد و کویرشناس سوئدی در جریان سفر خود در سال ۱۲۸۴ شمسی، سری به طرود زده و جزئیاتی اندک از ویژگی‌های مردم‌نگاری آن را ثبت نموده است.

^۱ نیم قرن پس از هدین، دکتر پرویز رجبی به منظور سفری اکتشافی به سواحل شمالی «دریای نمک»، عازم روستای طرود می‌گردد. (رجبی، ۱۳۵۷: ۱۵) وی اطلاعات باارزشی در زمینه معرفی طرود، معرفی قلاع، ابنیه تاریخی و دیدگاه بومیان آن نسبت به کویر گردآوری و گزارش نسبتاً کاملی از آن در کتابی به نام: "جندق و ترود، دو بندر فراموش شده کویر بزرگ نمک" به چاپ رسانده است.^۲

تا قبل از پیدایش اتومبیل، طرود یکی از گذرگاه‌های مهم اقتصادی و اتراق‌گاه کاروان‌های متعددی بود که از کویر بزرگ نمک گذر می‌کردند. در واقع این روستا، خراسان و مازندران را از کوتاه‌ترین راه ممکن به قلب و جنوب کشور پیوند می‌داد. «مردم بومی از اتراق کاروان‌های بازرگانی و یا زیارتی در آبادی خود حداکثر استفاده را می‌بردند. در هر حال کاه و جو و پنبه‌دانه خوراک شترها را روستاهای سر راه تامین می‌کردند و همچنین گوشت مصرفی مسافری به خاطر گرمی هوا، در محل تهیه می‌شد.» (رجبی، ۱۳۵۷: ۱۱) در نتیجه همین داد و ستدها، برخی ویژگی زبان‌های خراسان و دیگر نقاط کشور در گویش طرود آشکار است.

۵. داده‌های پژوهش

رایج‌ترین فرایندهای واجی که در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته شامل قلب، ادغام، حذف، افزایش و ابدال است. در این قسمت با ذکر نمونه واژگان یا عبارات از گونه زبانی مورد بحث و تطبیق آن با صورت واژه یا عبارت در فارسی معیار، به تشریح فرآیند مربوط پرداخته‌ایم و در برخی موارد به واژگان کهن موجود در منابع کلاسیک - که در آن واژگانی منطبق با گویش طرودی آمده است -، اشاراتی شده است.

۵.۱. قلب^۴

یکی از رایج‌ترین فرایندهای واجی زبان فارسی فرآیند قلب است. گاهی دو همخوان در ترکیب بر اثر همنشینی جای خود را با هم عوض می‌کنند؛ به طوری که همخوان نخستین، جایگاه دومین را می‌گیرد و همخوان دومین، به جای همخوان نخستین می‌نشیند: تاکسی (تاسکی)، کبریت (کربیت)، قفل (قلف)، هرگز (هگرز)، تلخ (تخل) تبریز (تربیز)، شلوار (سروال) (حق شناس، ۱۳۷۶:۱۵۶) قلب در همه زبان‌ها اغلب به عنوان خطاهای گفتاری و ویژگی مشترک واج‌شناختی کودکان یافت می‌شود. (Spencer, 1996:48) و در لغزش‌های زبانی به چشم می‌خورد؛ اما در زبان‌شناسی تاریخی جایگاه خاص خود را داراست. (Crystal, 1997:240)

این جابجایی که برای سهولت تلفظ واژگان، غالباً در گفتار رخ می‌دهد و در زبان معیار کمتر به آن برمی‌خوریم، در برخی از واژگان گونه زبانی طرود نیز قابل تشخیص است:

فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نوع عملکرد	فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نوع عملکرد
فتیله	پلیته [pelite]	جابجایی واج	کبریت	کربیز [kerbiz]	جابجایی واج «ب» با «ر»
سماور	سُماور [somvar]	جابجایی واج	ارباب	اِبراب [ebrab]	جابجایی واج «ب»

با «ر»			«و» با «ا»		
جایابی واج «س» با «ک»	بُسکِل [boskel]	بُکسِل	جایابی واج «ل» با «ف»	قلف [qolf]	قفل
جایابی واج «ی» با «د»	میدو [meydu]	مَدیون	جایابی واج «ل» با «ط»	سَلط [salt]	سطل
جایابی واج «ک» با «س»	فِلَاکس [felaks]	فلاسک	جایابی واج «ر» با «ه»	رُهم [rohm]	هُرم
جایابی واج «ف» با «ر»	فَرِیق [feriq]	رفیق	جایابی واج «ر» با «ف»	سرفه [sorfe]	سفره
جایابی واج «ه» با «ن»	پَهنام [pahnam]	پنهان	جایابی واج «و» با «ل»	دول [dul]	دَلو
جایابی واج «و» با «ل»	طیلوه [tilve]	طویله	جایابی واج «ل» با «ر»	استلخ [estalx]	استخر
جایابی واج «ر» با «ز»	حَرز [harz]	حزر	جایابی واج «ب» با «ح»	صُبخت [sobhat]	صحبت
جایابی واج «ف» با «ر»	فراهیات [frāhiyat]	رفاهیات	جایابی واج «م» با «ل»	ألمت [olmot]	أملت

۲.۵. ادغام^۶

یکی دیگر از فرآیندهای واجی، ادغام شدن خصوصیات دو واج در یکدیگر و تبدیل دو واج به یک واج است. در کلمات خنب، جنب، دنب دو واج آخر آن‌ها یکی /ن/ یعنی واج غنه دندانی است و دیگری /ب/ واج دولبی است. این دو واج متمایز به واج دیگری که یکی از خواص هر دو واج را دارد یعنی /م/ که هم غنه است هم دولبی بدل می‌شود: حُم، حُم، دُم (باقری، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

این فرآیند در تعداد معدودی از واژگان گونه زبانی طرود به چشم می‌خورد. در اینجا آنچه اهمیت دارد، مشدد شدن همخوان پیش یا پس واج حذف شده و همچنین دگرگونی بعضی از واژه‌های مورد مثال است.

فارسی معیار	گونه زبانی	نوع عملکرد	نمونه در متون کهن
تبان	تُمّا [tomma]	ادغام دو واج «ن» و «ب»	شکر در باغ هست و غوره هم هست زلیخا هست و خجّه کوره هم هست (به نقل از امثال و حکم دهخدا، ۱۳۸۱: ۴۵۴)
خدیدجه	خِجّه [xejje]	ادغام دو واج «د» و «ج»	بتر: هدایه/۱۶۸،۳۰۱ (متینی، ۱۳۵۰: ۲۵۸)
می‌نشستم	مِشّستّم [meššestom]	ادغام دو واج «ن» و «ش»	
می‌پاشید	مُپّاشید [moppašid]	ادغام دو واج «ی» و «پ»	
می‌کندیم	مِکّندیم [mekkandim]	ادغام دو واج «ی» و «ک»	
قُلدر	قُلر [qollor]	ادغام دو واج «ل» و «د»	
هیچ جا	هیجّا [hijja]	ادغام دو واج «چ» و «ج»	
فاطمه	فاطّه [fatte]	ادغام دو واج «ط» و «م»	
بدتر	بتر ^۸ [battar]	ادغام دو واج «د» و «ت»	

غوطه	غَطَه [qotte]	ادغام دو واج «و» و «ط»
------	---------------	------------------------

۵. ۳. حذف^۹

در برخی از واژه‌ها واج‌هایی که از جهت تمایز معنایی نقشی بر عهده ندارند حذف می‌گردند. این حذف غالباً بر اثر مشکل بودن تلفظ و به تبعیت از قانون صرف کمترین انرژی درگفتار روی می‌دهد. (همان: ۱۱۹-۱۱۷)

حذف واج درگفتار همه فارسی‌زبانان وجود دارد. اما میزان آن در بین افراد باسواد و بی سواد متفاوت است. در این گونه زبانی نیز برای سهولت در تلفظ، گاه واج‌هایی از اول، آخر و پایان واژه‌ها تراش می‌خورد. موارد زیر از این دسته‌اند.

نوع فرآیند	فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نمونه در متون کهن
حذف همخوان آغازین	سِفند	سِوَنَد [sevand]	آبریشم / بریشم (ابوالهثیم ۱۰۵) اصطرخ / صِطرخ (بلعمی ۳۵۶). (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۰۴)
حذف همخوان میانی	گوشت کوب	گوشتو [guštu]	دمب (پهلوی) / دم (فارسی دری)،
	توانست	تانست [tanest]	دستور (پهلوی) / دستور (فارسی دری).
	پیشواز	پیواز [pe(a)yvaz]	(بهار، ۱۳۷۶: ۲۴۷)
	پُتک	پُک [pok]	
حذف همخوان پایانی	سقف	سَق [saq]	سِتَد (پهلوی) / است (فارسی دری)،
	گاو	گَ [ga]	باخترش (پهلوی) / باختر (فارسی دری) (همان: ۲۵۱، ۲۵۳)
	گُدام	گُدا [koda]	
	هنوز	هِنو [henu]	هنو (قصص قرآن، ص ۱۶۰) / هنوز

(ذوالتور: ۱۳۸۰، ۸۰)	امرو [emru]	امروز	
	ل [la]	لب	حذف همخوان «ب» در واژه‌های مختوم به (ب)
	ت [ta]	تب	
	ش [ša]	شب	
	امش [amša]	امشب	
	خ [xa]	خواب	حذف همخوان پایانی «ب» و ابدال واکه /a/ به /a/ در واژه‌های مختوم به (ب)
	افت [efta]	آفتاب	
	آسیب [asiya]	آسیاب	
	ماهت [mahta]	مهتاب	
	بس [bessa]	بساب	
آشکوب / آشکو، پاروب / پارو، جاروب / جارو (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۵۸۴)	چو [ču]	چوب	حذف همخوان «ب» بعد از واکه بلند /u/
	روآه [ruah]	روباه	
	توره [ture]	توبره	
	گوشتو [guštu]	گوشت-کوب	
زمین / زمی (بلعمی ع ۸۴ - هدایه ع ۹ ، ۱۲۲) آستین / آستی (بلعمی ع ۳۸۸) (بلعمی ع ۸۴ - هدایه ع ۹ ، ۱۲۲) آستین / آستی (بلعمی ع ۳۸۸) سنگین / سنگی (ابنیه ع ب ۳۴) (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۲۱)	م [ma]	من	حذف همخوان «نون» ساکن، پس از واکه
	نز [neza]	نزن	
	ز [za]	زن	
	دشم [dešme]	دشمن	
	نا [na]	نان	

	زمستان	زمستا [zemesta]	
	خون	خو [xu]	
	حسن	حَس [hasa]	
	حسین	حَسی [hasey]	
	زمین	زمی ^۲ [zemi]	
	استکان	اِسْتِکا [esteka]	
حذف همخوان «ت» در برخی از کلمات مختوم به «س / ش ساکن+ت»	دست	دَس [das]	بالت / بالش، خورشت / خورش (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۵۷۲)
	راست	راس [ras]	
	بفرست	بفرس [befres]	
	شکست	اشکس [eškes] ^۳	
	بست	بَس [bas]	
	تشت	تَش [taš]	
حذف همخوان میانی و پایانی «ه»	می-خواهم	مُخام [moxam]	چشما (طبری ۷۱) چار (سفر ۴۸ زمخشری ۳۶۹) چل (ورقه ۸۸ زمخشری ۱) پادشا (بلعمی ج ۱۱ طبری ۱۴۶) سیستان ۴۵ گنا (ورقه ۱۱۵) (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۲۲) آتھش (پهلوی) / آتش (فارسی دری) (بهار، ۱۳۷۶: ۲۵۹)
	ابراهیم	: ابریم [ebreyim]	
	شهربانو	: شروانو [šervan]	
	چهار	چار [čar]	
	چهل	چل [čel]	
	پادشاه	پادشا [padeša]	
حذف همخوان پایانی و میانی «د»	مادر	مار [mar]	اورمزد / هرمز، بادآلود / بادآلو، پشمآلود / پشمآلو، بُود / بو (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۵۸۴)
	داماد	داما [dama]	

	کلی [keli]	کلید	
	دُز [doz]	دزد	
	کُن [kon]	کند	
	تُن [ton]	تند	
	روخانه [ruxane]	رودخانه	
	خوامد [xamad] ^۵	خواهد آمد	
	بَخَن [bexxan]	بخند	
	برار [berar]	برادر	
<p>سنجیدها (لسان‌التنزیل / ص ۹) سنجیده‌ها، جامه‌ها (سیرت رسول‌الله، ج ۱ / ص ۵۶) جامه‌ها (ذوالثور، ۱۰۶:۱۳۸۰) و تیر تمنا به همه نشانها خطا میرفت؛ خانهای چون رای خردمندان روشن و چون روی دوستان طرب‌افزای. (وراوینی، ۱۳۸۳: ۱۶۸، ۱۸۸)</p>	دورو [dowrua]	داروها	<p>حذف همخوان «ها» ازنشانه جمع «ها»^{۱۶}</p>
	کوها [kuha]	کوه‌ها	
	گُسفندا [gosfanda]	گوسفندها	
	صحرا [sahraa]	صحراها	
	اُشُترا [oštora]	شترها	
	او هو آ ^۷ [owhua]	آهوها	
	گُله [golle]	گلوله	حذف واکنه /u/
	مُذاژم [mozaro]	می‌گذارم	حذف هجای دوم
	مِشَس [meššes]	می‌نشست	
	چل [čel]	چهل	
	گُسنه [gosne]	گُرسنه	
	ر [ra]	رقیق	

	خامد [xamad]	خواهد آمد	حذف هجای دوم و سوم
	علیور [ʔalivar]	علی اکبر	حذف هجای سوم
	شروا [šerva]	شهربانو	
	اؤل [avol]	ابوالفضل	
	مص [mase]	معصومه	

۵. ۴. ابدال^۸

گاهی در یک واژه یک واج به واج دیگری بدل می‌شود، بی‌آنکه بتوانیم برای آن در چهارچوب فرایندهای همگونی یا دگرگونی توجیهی بیابیم. مانند تبدیل و کاربرد «د» به جای «ه» در واژه‌های سپاد- سپاه (باقری، ۱۳۸۲: ۱۲۰) ولی باید دانست به تحقیق نمی‌توان تعیین کرد کدام اصل و کدام بدل است و استعمال متداول امروز نمی‌تواند سند اصل بودن و یا عکس آن باشد (قریب، ۱۳۷۸: ۳۰) مصادیق این فرآیند در گونه زبانی یادشده نسبتاً فراوان است و تمایز جدی میان این گونه زبانی و فارسی معیار ایجاد کرده است این تبدیل در گونه زبانی مورد بحث به دو گونه نمایان است. الف) تبدیل واکه به واکه ب) تبدیل همخوان به همخوان.

نوع تحول	فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نمونه در متون کهن
تبدیل واکه /a/ بجای واکه مرکب /ow/ یا واکه /o/	بُدو	بَد [beda]	نمونه در متون کهن
	درو	دِر [dera]	
	جو	ج [ja]	
	جلو	جَل [jela]	
	پلو	پَل [pela]	
	نرو	نِر [nera]	
	بجو	بِج [beja] ^۹	

<p>پایم بکوفت تتگی کوش ای شهاب دین (سوزنی به نقل از فرهنگ دهخدا)</p> <p>غیر نعلین و گیوه و موزه / غیر مسحی و کفش و پای اوزار [پای افزار] (نظام قاری دیوان البسه) به نقل از فرهنگ دهخدا)</p>	کوش [kowsš]	کفش	<p>تبدیل واژه /ow/ به جای واژه /a/ و همخوان «ف» +ف+ش یا س)</p>
	اوسانه [owsane]	افسانه	
	اوسار [owsar]	افسار	
	دروش [derowš]	درفش	
<p>زبان: المرقا/۱۰-۱۱ یک: ترجمه البلغه/۱۵۲ (ذوالنور، ۱۳۸۰: ۱۰۵-۱۰۴) پنهان: ترجمان البلاغه / ۱۹۷ شمال: هدایه/۷۷۱ (متینی، ۱۳۵۰: ۲۶۴-۲۶۶) دُهان: هدایه/۴۶۶؛ خُنک: هدایه/ ۲۳۳؛ زُبور: هدایه/۲۳؛ گُلو: هدایه/۹۹ (همان: ۲۵۹- ۲۶۰) غِذا: هدایه/ ۴۳۸ آسمان: مجموعه لغات/ ۳ (همان: ۲۷۱)</p>	دُها [doha]	دَهان	<p>کاربرد واژه‌های کوتاه بجای یکدیگر بسیاری واژگان</p>
	تُور [tanur]	تَور	
	گُلو [golu]	گَلو	
	بُمال [boma]	بَمال	
	آسما [asoma]	آسَمان	
	دِختر [dextar]	دُختر	
	یَک [yak]	یَک	
	حَیوا [hayva]	حَیوان	
	چسب [česb]	چَسب	
	دِندا [denda]	دَندان	
غِذا [qeza]	غَذا		
<p>بَرَم / بَرَم، ترسیدَم / ترسیدُم، می‌پرسَم / می‌پرسُم، شَوَم / شَوَم، دارَم / دارُم (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۵۶)</p>	خورَدَم	خورَدَم	<p>تبدیل و کاربرد /om/ شناسه اول شخص مفرد افعال بجای /am/</p>
	کشیدَم	کشیدَم	
	داشتَم	داشتَم	
	سوختَم	سوختَم	

	پوشیده بودم	پوشیده- بودم	
	[sowz] سوز	سبز	تبدیل واکه /ow/
	[kowg] کوگ	کبک	بجای واکه /a/ و
	[towxal] توخال	تب خال	همخوان «ب» (ـب)
	[šowčar] شوچر	شب چر	
	[šowgaz] شوگژ	شب گژ	
افتاده / افتیده (سامی ۹۲ ، ۱۳۰) افتاد / افتید (بلعمی ع ۱۴) ایستاده می‌باشند / ایستیده می‌باشند (طبری ۶۰۰) (همان: ۱۹۲) فرستاد / فرستید، ایستاد / استید، افتادن / افتیدن (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۵۷۴)	[feresti] فرستید	فرستاد	تبدیل و کاربرد واکه
	[eftid] افتید	افتاد	/i/ بجای واکه /a/
	[xezine] خزینه	خزانه	
	[estid] ایستید	ایستاد	
	[šugar] شوگار	شکار	کاربرد واکه /u/
	[xerak] خراک	خوراک	و /e/ بجای یکدیگر
	[šerva] شروا	شوربا	در برخی کلمات
کلیمه (وجه دین / ص ۳۳ و ۱۰۸) کلمه (ذوالنور، ۱۳۸۰: ۱۰۴)	[siyar] سی‌یار	سوار	تبدیل و کاربرد واکه /i/
	[siyab] شی‌یاب	ثواب ^{۲۰}	بجای واکه /a/
	[pinjere] پینجره	پنجره	
	[pinjah] پینجاه	پنجاه	
	[siva] سیوا	سوا	

	پینجه [pinge] ^{۳۱}		
<p>تشه (پهلوی) / تیشه (فارسی دری) (بهار، ۲۴۵:۱۳۷۶)</p> <p>دیگر / دگر (بلعمی چ ۱۹۳- سیستان ۳۳۲- میبیدی ۹:۱۵۷) شوخگین / شوخگین (مصادر ۱:۲۹۹) خشمگین / خشمگین (مصادر ۱:۳۰۸) (خانلری، ۱۳۵۲:۱۹۹)</p>	جغ [jeq]	جیغ	<p>کاربرد واکه /e/ و /i/ بجای یکدیگر</p>
	ریش سفید [ressefid] ^{۳۲}	ریش سفید	
	پی‌یر [piyar]	پدر	
	باریکلا ^{۳۳} [barikella]	بارک الله	
	نویشته [nevište]	نویشته	
	تلیفا ^{۳۴} [telifa]	تلفن	
		مگوم [mogum]	
	مُشورم [mošurum]	می شورم	
	مُفروختم [mofruyto]	می فروختم	
	مُرم ^{۳۵} [morom]	می روم	
	مُکاشتی [mokašti]	می کاشتی	
	مُپاشن [moppašan]	می پاشند	
	دینیا [dinya]	دُنیا	
<p>پسر / پُسر، ستر / سُتر، گشنیز / گُشنیز، بگشا / بگُشا، پیر / پُیر، برفتند / بُرفتند (فرشیدور، ۱۳۸۴:۵۷۵)</p>	بگو [bogu]	بگو	<p>تبدیل و کاربرد واکه /o/ بجای واکه /e/ در برخی از افعال امر</p>
	بشور [bošur]	بشور	
	بفروش [bofruš]	بفروش	

	[bosuz] بُسوز	بسوز	
	[bomaɫ] بُمال	بمال	
	[inje] اینجه	اینجا	تبدیل و کاربرد واکه /e/ «های غیرملفوظ» به جای واکه /a/
	[koje] کُجه	کجا	
	[ange] آنجه	آنجا	
دُرود / دورود، فُروغ / فوروغ، سُروش / سوروش، سُلوک / سولوک، خُروج / خوروج، وُرود / وورود (همان: ۵۷۲)	[naxu] ناخُو	ناخُن	تبدیل و کاربرد واکه /u/ بجای واکه /o/
	[gušad] گوشاد	گُشاد	
همواره / هامواره، مهار / ماهار، همسان / هامسان، خمیازه / خامیازه، پرستو / پراستو، جانوران / جانواران، بادسر / بادسار، تهی سر / تهی سار، چشمه سر / چشمه سار (همان: ۵۷۴)	[laqar] ^{۲۶} لاغَر	لگد	تبدیل و کاربرد واکه-های /a/ و /a/ بجای یکدیگر
	[čane] چنه	چانه	
	[ebra(e)ym] اِبریم	ابراهیم	
	[hava] هَو	هاون	
	[sa(e)yva] ^{۲۷} سِیوا	سایه بان	
	[gavars] گَورس	گاورس	
	[avvaze] اَوازه	آوازه	
	[čoxan] چُخان	چاخان	تبدیل و کاربرد واکه های /o/ و /a/ به جای یکدیگر
	[zolu] زُلو	زالو	
	[šompu] شُمپو	شامپو	
	[obru] اُبرو	آبرو	
	[zordolu] زُردلُو	زردآلو	
	[nošur] نُشور	ناشور	

	اُسیه [ossiye]	آسیه	
<p>تبدیل و کاربرد واکه /o/ بجای واکه /u/</p> <p>دروغ: فارسی نو (duruq) فارسی میانه (droq) رود: فارسی نو (rud) فارسی میانه (rod) روز: فارسی نو (ruz) فارسی میانه (roz) (باقری، ۱۳۸۰: ۱۳۰) بوته / بته، چون / چُن، خورجین / خرجین، خاموش / خامُش (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۵۷۴)</p>	گوسفند [gosfan]	گوسفند	
	صندوق [sandoq]	صندوق	
	دُرُغ [doroq]	دُرُغ	
	حُقُق [hoqq]	حقوق	
	کُلُر [kolor]	کولر	
	بُتّه [botte]	بوته	
	توتُن [toton]	توتون	
	شُلُغ [šoloq]	شلوغ	
	یُغ [yoq]	یوغ	
<p>تبدیل همخوان- های «چ» و «ش» به یکدیگر</p> <p>پخش / پخچ (قابوس چ ۱۱۴، ۱۱۵) چموشی / چموجی (بختیار ۱۴۴ چنبر/ شنبر (ابنیه چ ۱۱۰) (باقری، ۱۳۸۰: ۲۱۵)</p>	قاش [qaš]	قاش	
	بشکا [baška]	بچه‌ها	
	هیش طو [hištow]	هیچ‌طور	
	خلاچه [xelače]	خلاشه	
	خِچار [xečar]	فشار	
<p>تبدیل همخوان «ب» به همخوان «و»</p> <p>برنا / ورنّا (میبدی ۳: ۳۲۸) زبان / زوان (ترجمان ۱۵۳) زبانه / زوانه (طبری، ۹۸۷) گریبان / گریوان (سامی ۱۵۹) (همان: ۲۰۷- ۲۰۶)</p>	سُوک [sovok]	سبک	
	زُوا [zova]	زبان	
	دُواره [dovare]	دوباره	
	تُور [tevar]	تبر	
	گُروه [gorve]	گریه	

<p>بدین امید عمر می گذاشتم مگر به روزگاری رسم که در آن دلیلی یابم [یابم] (نصرالله منشی، ۱۳۷۸: ۵۵)</p>	[sevil] سیویل	سییل	
	خیابا [xiyava] ^{۲۸}	خیابان	
	[?arvade] عَرَوَدَه	عربده	
	[bevi] بوی	بیین	
	[sarova] ساژوا	ساریان	
	[maqvol] مَقْوُول	مقبول	
<p>دیوار / دیوال (سیستان ۳۸۴) برگ / بلگ (طبری) ۵۳، ۱۴۸۴- میبیدی ۷: ۹۲) سوراخ / سولاخ (عشر ۱۹- بلعمی ع ۲۰۴- طبری ۹۲، ۱۹۶، ۵۰۲، ۵۶۵، ۹۵۴- هدایه ع ۷۳ و موارد بسیار دیگر) (خانلری، ۱۳۵۲: ۱۹۸)</p>	[halar] حَلار	حلال	<p>تبدیل و کاربرد همخوان «ر» و «ل» بجای یکدیگر</p>
	[mul] مول	مور	
	[difal] دیفال	دیوار	
	[balk] بَلک	برگ	
	[zol] زَل زده	زُر زده	
	[enjil] اِنجیل	انجیر	
	[palvar] پَلوار	پَروار	
<p>کاف (قران ری، ۱۱، ۱۰) گاو؛ فام (لسان- التنزیل ۳۹) وام؛ آوریده (قصص قرآن، ۲۲) آفریده (ذوالتور، ۱۳۸۰: ۹۳)</p>	[difal] دیفال	دیوار	<p>کاربرد همخوان «و» و «ف» بجای یکدیگر</p>
	[sevan] سَوَن	سَفَنَد	
	[nesve] نِصوَه	نِصِفَه	
	[benavš] بَنَوَش	بِنَفَش	
<p>بان (شاهنامه فلوارانس، ۱۱۷) بام / پیانبر (ورقه و گلشاه، ۱۲۲) پیامبر / پاردنب (فارسانمه، ص ۷۴) پاردم / پینبر (ورقه</p>	[pahm] پَهَم	پَهَن	<p>تبدیل و کاربرد همخوان «م» و «ن» بجای یکدیگر</p>
	[pahnam] ^{۲۹} پَهَنام	پَنهان	
	[pambe] پَمبَه	پَنبَه	

وگلساه، ص ۱۱۹ (پیمبر همان: ۹۱)	[šambe] شَمبِه	شنبه	
	[sombe] سُمبِه	سُنبِه	
	[ombār] اُمبار	انبار	
	[ombor] اُمبِر	انبر	
	[dombe] دُمبِه	دنبِه	
	[dešma] دِشما ^{۳۰}	دشنام	
	[tambal] تَمبَل	تنبَل	
فشردن / پشردن (سیستان ۳۸۳) فنجان / پنگان (سامی ۲۵۳) (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۰۷) فتیلِه / پلپته (فرشیدور، ۱۳۸۴: ۶۰۹)	[pelite] پلپته ^{۳۱}	فتیلِه	تبدیل همخوان «ف» به «پ»
	[gospan] گُسپَن	گوسفند	
	[pengam] پَنگام ^{۳۲}	فنجان	
زاغِه / زاغِد، شنبِه / شنبِد (شریعت، ۱۳۶۷: ۶۵)	[namze] نامزِه	نامزد	تبدیل همخوان «د» به واکِۀ /e/
	[senje] سَنجِه	سنجد	
آگنده (مرزبان نامه، ۱۱۰) آکنده، کزدم (مقدمه الادب، قسم ثانی، بهره دوم، ص ۲۴) گژدم (ذوالتور، ۱۳۸۰: ۸۵)	[kowg] کوگ	کبک	تبدیل همخوان «گ» و «ک» به یکدیگر
	[balk] بَلک	برگ	
	[keyg] کِیگ	کِیک	
	[šugar] شوگار ^{۳۳}	شکار	
گلولِه / غلولِه، گلیواج / غلیواج، لگام / لغام (مشکور، ۱۳۵۳: ۱۴۵) و شگال / شغال، زگال / زغال (شریعت، ۱۳۶۷: ۵۸)	[meqas] مَغَس	مَغَس	تبدیل و کاربرد همخوان‌های «غ» و «گ» به جای یکدیگر
	[loqam] لُغام	لگام	
	[?aggal] عَگال	عقال	

	لاغر ^۳ [laqar]	لگد	
گواهی (قابوسنامه ، ۴۳ ، ۴۷) گواهی / پادشاهی (سورهی مائده / ص ۲۷) پادشاهی (ذوالتور، ۱۳۸۰: ۹۴)	شویر [šuyar]	شوهر	تبدیل و کاربرد همخوان‌های «ه» و «ی» بجای یکدیگر
	پاهی [pahi]	پایین	
	گاوختی [gavaxti]	گاه وقتی	
	مییدی [meydi]	مهدی	
زبان / زفان، خبه / خفه، ابزار / افزار، زنجبیل / زنجفیل، کبتر / کفتر (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۹) روزی شیخ ماراسقطی [سبدی] عود آورده بودند (اسرارالتوحید ص ۱۰۰ به نقل از فرهنگ دهخدا)	طناف [tenaf]	طناب	کاربرد همخوان- های «ب» و «ف» به یکدیگر
	تُحبه [tohbe]	تُحفه	
	کفتر [kaftar]	کبوتر	
تیخ (پهلوی)، تیغ (فارسی دری)؛ دوخ (پهلوی) ، دوغ (فارسی دری) (بهار، ۱۳۷۶: ۲۵۰)	رخص [raxs]	رقص	تبدیل همخوان «خ» به همخوان «ق»
	اصخر [asxar]	اصغر	
	مَشخ [mašx]	مَشق	
	پُرْتخال [portoxal]	پرتقال	
	نُخته [noخته]	نقطه	
	تَخصیر [taxsir]	تقصیر	
	وَخ [vax]	وقت	
	وَخمیات [vaxmiyat]	وقفیات	
دامادی / داماتی (زمخشری ۱: ۳۴۰) گنبد / گنبت (زمخشری ۱: ۱۲۶) گلد / لگت	بته [bete]	بده	کاربرد همخوان- های «د» و «ت»
	تلیت [telit]	ترید	

به جای یکدیگر	دَبُوس	تَبُوس ^{۳۵} [teppos]	(عشر ۴۳) بیارید / بیاریت (سور ۱۴۲) (خانلری، ۱۳۵۲:۲۱۱)
کاربرد همخوان «ژ» و «ج» بجای یکدیگر	هیجده	هیژد [hižda]	لاجورد / لاژورد (زمخشری؛ ۳۳۷ ورقه ۲۵، ۲۷- سامی ۱۵۷) گیجه / گیژه (انبیه چ ۵۱) (همان: ۲۱۰:۲۱۰) لجن (ذوالتور، ۱۳۸۰:۹۴)
	کج	کژ [kaž]	
	لاجورد	لاژورد [lažvard]	
	ژاکت	جاکت [jakat]	
تبدیل و کاربرد همخوان «ع» و «ه» بجای یکدیگر	صاحب	صاعب ^{۳۶} [saʔob]	
	حراف	عَراف [ʔarraf]	
	شیهه	شیهه [šiʔe]	
	طعم	طحم [tahm]	
	طالع	طالِح [taheh]	
تبدیل همخوان «ش» به همخوان «ل»	شاخه	لاخه [laxe]	
کاربرد همخوان «س» بجای «ش»	ریش سفید	رِش سفید ^{۳۷} [ressefid]	شارک / سارک (مشکور، ۱۳۵۳:۱۴۵)

۵.۵ افزایش^{۳۸}

افزایش یکی دیگر از فرایندهای واجی است و آن هنگامی صورت می‌گیرد که بر خلاف روال معمول ترکیب هجاهای فارسی دو واج همخوان در آغاز واژه قرار بگیرند که در این صورت یا بین دو واج همخوان آغازی واکه‌ای قرار دارد یا قبل از آن دو همخوان یک همزه و یک واکه افزوده می‌گردد. (باقری، ۱۳۸۲:۱۱۹) از راه افزایش یک واحد زنجیری؛ اعم از واکه، همخوان و یا هجا به زنجیره گفتار اضافه می‌گردد که این فرآیند شامل موارد زیر است:

۶۹ بررسی و تحلیل فرایندهای واجی در نظام آوایی گونه زبانی طرود

الف) افزایش واکه: گاهی در برخی از واژه‌ها افزایش یک واکه باعث افزایش هجا می‌شود. به واکه افزوده شده واکه میانجی گفته می‌شود. (مشکوٰه الدینی، ۱۳۷۰: ۱۴۴) این فرآیند در گونه زبانی مورد بحث در برخی واژه‌ها قابل تشخیص است به‌عنوان نمونه:

فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نوع عملکرد	فارسی معیار	گونه زبانی طرود	نوع عملکرد
سَطَل	[satel]	افزایش واکه /e/	چَرَب	[čarob]	افزایش واکه /o/
قَبِر	قَبِر (قَوْر) [qaber]	افزایش واکه /e/	عَقَل	[aqel]	افزایش واکه /e/
شَهْر	شَهْر [Šaher]	افزایش واکه /e/	أَبْر (أَوْر) [aver]		افزایش واکه /e/
طَبَل	طَبَل [tabel]	افزایش واکه /e/	شِبْر (وَجَب)	شِبْر (شَوْر) [šeber]	افزایش واکه /e/
گَرَم	گَرَم [garom]	افزایش واکه /o/	نَرَم	نَرَم [narom]	افزایش واکه /o/

ب) افزایش همخوان (همخوان) میانجی: در تعریف همخوان میانجی نوشته‌اند که اگر در زنجیر گفتار دو واکه کنار هم قرار گیرند، برای آسان شدن تلفظ یک همخوان میان آن دو می‌آید. مانند همخوان میانجی «ی» در دانایان (وحیدیان، ۱۳۷۹: ۱۱۷)

نوع تحول	فارسی معیار	گونه زبانی	نوع عملکرد	نمونه در متون کهن

<p>اِشکم (بلعمی چ ۵۸۲) اشنید (سیستان) اشتافتن (طبری ۱۳۲۸) اُشتر (بلعمی ع ۲۲- ابنیه ع ب ۲۷) (خانلری، ۱۳۵۲: ۲۰۴) شیر بی‌دم و سر و اِشکم که دید / این‌چنین شیری خدا هم نافرید (مولوی، ۷۷۵، ۱۳۷۷:)</p>	افزایش همزه	اِشنویدم [ešnevidom]	شِنیدم	<p>انتقال واکه پس از همخوان آغازین به ماقبل و افزودن همزه قبل از آن</p>
	افزایش همزه	اِشکستم [eškestom]	شِکستم	
	افزایش همزه	اُشپش [ošpoš]	شپش	
	افزایش همزه	اِشکم [eškam]	شِکم	
	افزایش همزه	اُشتر [oštor]	شُتر	
	افزایش همزه	اِستاره [estare] ^{۳۹}	سِتاره	
	افزایش همزه	اِشکافتم [eškafom]	شِکافتم	
	افزایش «ه»	ماهر [mahr]	مار	
افزایش «و»	اِشنوید [ešnevid]	شنید		
افزایش «ع»	قرعا [qor?a]	قرآن		
افزایش «ی»	جویال [juyal]	جوال		

	افزایش (ی)	دویا ^۴ [duya]	دوا	
	افزایش (ت)	نیشت [ništ]	نیش	

۶. نتیجه گیری

از آنجا که زبان هر قوم گویاترین شناسه فرهنگ و هویت آن قوم است، پاسداشت و ضبط گونه‌های زبانی امری ضروری است. آواهای گونه زبانی طرودی به دو گروه همخوان و واکه تقسیم شده‌اند که از لحاظ تعداد و شیوه تلفظ با فارسی معیار تفاوت قابل ملاحظه‌ای ندارند. همچنین این گونه زبانی دارای ویژگی‌های دستوری، واژگانی و آوایی بسیاری است. یکی از این ویژگی‌ها ساخت و تلفظ واژگانی است که به نظر می‌رسد تحت تأثیر فرایندهای واجی دچار تغییرات آوایی شده‌اند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که این تمایزات آوایی، قاعدتاً درسه بخش آغازین، میانی و پایانی کلمات بروز نموده و از پنج قاعده قلب، ادغام، حذف، افزایش و ابدال پیروی می‌کند. برای تبیین این تمایزات در این پژوهش، یافته‌های تحقیق در ذیل همین پنج قاعده دسته بندی و تشریح شده است. بر پایه آنچه گفته شد از جمله ویژگی‌های آوایی که در این گونه زبانی به چشم می‌خورد و در متن مقاله مورد بررسی قرار گرفت، به ذکر سه ویژگی مهم این گونه زبانی بسنده می‌کنیم:

۱- در این پژوهش، داده‌ها نشان می‌دهد فرآیند ابدال از دیگر فرایندها فعال‌تر بوده و تعداد واژگانی که تحت تأثیر این فرآیند دستخوش تغییر شده‌اند، به مراتب بیشتر است.

۲- به علت دور بودن روستا از شهرهای اطراف و نیامیختن مردمان این دیار با اقوام دیگر، گونه زبانی و فرهنگ بومی این منطقه تا حد زیادی دست‌نخورده و بکر باقی مانده است. از این رو برخی از فرایندهای واجی که در متون کهن به چشم می‌خورد، هنوز در این گونه زبانی قابل تشخیص بوده و حضوری فعال دارد.

۳- با توجه به نتایج حاصل از این پژوهش، به نظر می‌رسد اگرچه گونه زبانی طرود با فارسی معیار از نظر تعداد و شیوه تلفظ واج‌ها، بسیار به هم نزدیک‌اند، اما از لحاظ آواشناسی واژگان با یکدیگر تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند.

۱- سون هدین تاریخ دقیق ورود خود به روستای سَطوه؛ واقع در شش فرسخی طرود را بیان نموده و آنگونه که خودش می‌گوید، در سطوه تنها یک روز اقامت داشته است. (هدین، ۱۳۵۵: ۳۵۷) بنابراین وی در تاریخ سه‌شنبه ششم فوریه ۱۹۰۶ میلادی [هفدهم بهمن ۱۲۸۴ شمسی] به طرود رسیده و از آنجا با کاروان شتر عازم یزد شده است.

۲- نامی که بسیاری از کویرشناسان و پویندگان کویر نمک از جمله پیتر و دلاواله، بوهزه، آلفونس گابریل، سون هدین، کریسلی، پرویز رجبی و بر کویر مرکزی ایران نهاده‌اند. ساکنان دو سوی این کویر، از دیرباز معتقد بودند که اجدادشان در کرانه دریا سکونت داشته‌اند. «می‌گفتند که در زمان‌های بسیار دور، سرتاسر این ناحیه دریا بوده و رشم هم بندر و نام آن "سرخس" بوده است.» (کریمی، ۱۳۸۹: ۴۰) «بنا به روایات، دریای کویر - که جندق در ساحلش قرار دارد- در زمان انوشیروان دریاچه بسیار بزرگی بوده است و می‌گویند دروازه قلعه جندق را از آوار کشتی بزرگی ساخته‌اند که در دریای کویر رفت و آمد می‌کرده است.» (رجبی، ۱۳۵۷: ۱۲۳) «خود ایرانی‌ها در جندق این احساس را دارند که در ساحل دریا زندگی می‌کنند. بنا به روایت، کویر در زمان انوشیروان؛ یعنی ۱۳۵۰ سال پیش دریاچه بزرگی بوده است.» (هدین، ۱۳۵۵: ۳۰۵)

کسی چه می‌داند. شاید تجلی واقعی روایت کهن خشک شدن آن دریای اساطیری ایران باستان در شب تولد پیامبر (گابریل، ۱۳۷۱: ۱۶۷) همین دریای نمک باشد.

^۳ با توجه به اقلیم منطقه و خصوصاً بُعد مکانی آن نسبت به شهرهایی همچون بسطام، دامغان و سمنان در شمال و اصفهان و یزد در جنوب، و نیز با نگاهی به بافت بقایای قلاع مستحکم و صععب‌العبور در

جای‌جای منطقه، از قبیل: قلعه حاتمی، قلعه گُرگاب، قلعه زَروه، قلعه دختر، قلعه میرشاه (موشا) و قلعه کوه آنارو می‌توان این خطه کویری را مأمّن امن و حصن حصین اسماعیلیه در دوران تسلط صفویان و ماقبل آن برشمرد. برخی منابع، این نظریه را به نیکویی تقویت می‌کند. نویسنده کتاب «هزارستان»، به امامزاده «شاه اولیاء» طرود اشاره کرده و به گمان، آن را در ردیف مزار بزرگان اسماعیلیه می‌شمارد. (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۳۱۵)

4 metathesis

^۵ این واژه در زبان پهلوی نیز با تلفظ dūl کاربرد داشته است. (فره وش، ۱۳۸۱: ۱۶۴) بنظر می‌رسد بر اساس قاعده کلی سهولت در تلفظ، استفاده از واژه "دول" بجای "دلو" امری نیکو باشد. دکتر پرومندسعید به نقل از کتاب فردوس المرشدیه برخی از واژگان از جمله "دول" را که هنوز در این گونه زبانی زنده و مستعمل است، در ردیف واژگان فراموش شده قرار می‌دهد. «چون دو سه روز بگذشت شبی خواب دیدم که مرغی سبز بیامد و بر سر دول نشست و بزبانی فصیح آواز داد.» (۱۳۶۳: ۳۴)

^۶ در این واژه ابدال همخوان «ر» به «ل» نیز قابل توجه است.

7 umlaut

^۸ برخی واژگان این گونه زبانی، در عین حال که از قاعده ادغام پیروی نمی‌کند، شباهت ظاهری با آن دارد و اتفاقاً در متون کهن هم نمونه دارد. این موارد عبارتند از: بُردن: هدایه/۹۴؛ پُری: هدایه/۸۹؛ پشه: هدایه/۷۸۲؛ مژه: هدایه/۲۶؛ تری: الأبنیه/۷ به نقل: (به نقل: متینی، ۱۳۵۰: ۲۵۸-۲۵۹)

9 deletion

^{۱۰} اگر بعد از «ب» واکه‌ای بیاید، مطابق با فرآیند واجی افزایش، برای آسان‌تر شدن تلفظ و کنار هم قرار

نگرفتن دو واکه، همخوان میانجی «و» ظاهر می‌شود: شبانه/ شوانه [šavane]، لب پایین/ لَوپایی [lave]

[pæi]، آفتابه/ اِفْتَوَه [eftave]، تابستان/ تَوِستا، آب گرم/ آوِ گُرم

^{۱۱} در این واژه ابدال واکه‌های /o/ و /a/ به واکه /e/ نیز قابل توجه است.

^{۱۲} اگر بعد از نون واکه‌ای بیاید نون دوباره ظاهر می‌شود: زَنا/ زن‌ها، مَنُ تو، بَرِش، نانِ گُرم، زِمینِ باغ،

خونِ کَفَتَر

^{۱۳} تا حدودی همانند قاعده رفع التقای ساکنین عربی است.

^{۱۴} ضرب المثل «دُز حاضر و بُز حاضر» در این گونه زبانی، نمونه روشنی بر کاربرد صحیح این واژه است.

^{۱۵} در این فعل «خواهد» به «خا [xā]» بدل شده است.

^{۱۶} اگر واژه به «های غیر ملفوظ» ختم شود، نشانه جمع «ها» به هر دو صورت (با فرآیند حذف و بدون آن) ادا می‌گردد.

کیسه: کیسه‌ها (کیسه‌آ)، دژه: دژه‌ها (دژه‌آ)، خانه‌ها: خانه‌ها (خانه‌آ)، نامه‌ها: نامه‌ها (نامه‌آ)؛ در معدودی از واژگان «ه» از نشانه جمع «ها» حذف می‌شود. بچه‌ها: بَشکا/بَشکانا
^{۱۷} این واژه در برخی از محلات به صورت «آهوا» نیز تلفظ می‌گردد.

18 alteration

^{۱۹} اگر بعد از این گونه کلمات واکه‌ای بیاید، مطابق با فرآیند واجی افزایش برای آسان‌تر شدن تلفظ و کنار هم قرار نگرفتن دو واکه، همخوان میانجی «و» ظاهر می‌شود؛ جلو علی [jela ve ali]، جو گندم [javo gandom]، دروی یونجه/درو یونجه [derave yonje]

^{۲۰} در کلمات «سوار» و «تواب» همخوان «و» به دلیل هم‌نشینی و تأثیر واکه /i/ به همخوان میانجی «ی» تبدیل می‌گردد.

^{۲۱} در این دسته از کلمات واکه /a/ در برخی محلات به /e/ تبدیل می‌شود: پنجه، پنجره، ثیاب، سیار
^{۲۲} در این واژه تبدیل همخوان «ش» به همخوان «س» نیز قابل ملاحظه است.

^{۲۳} در این گونه زبانی واکه /i/ در نشانه استمراری و اخباری «می» نیز به واکه /e/ تبدیل می‌شود: می- رفتیم/ مرفتیم، می‌روم/ مرم (مُرم)، می‌پزم/ می‌پزم، می‌ریخته‌است/ مریخته، دارند می‌زنند/ دارن مزنن، می- ریزد/ میریزه

^{۲۴} در این واژه واکه /o/ به واکه /ə/ تبدیل شده و همخوان «ن» حذف شده است.

^{۲۵} این فعل در برخی از محلات به صورت «مِرم» نیز تلفظ می‌گردد.

^{۲۶} در این واژه ابدال همخوان «گ» به همخوان «غ» و همخوان «د» به همخوان «ر» نیز قابل توجه است.

^{۲۷} این واژه ابتدا به صورت «سیه‌بان» (حذف «های غیر ملفوظ» و همخوان نون و تبدیل همخوان «ب» به همخوان «و») و سپس به صورت «سیوا» درآمده است.

^{۲۸} تبدیل و کاربرد همخوان دو لبی آوانی «ب» به همخوان لب و دندانی «و» در این گونه زبانی بسامد

بالایی دارد که این تبدیل در آغاز، میان و در پایان کلمات صورت می‌گیرد.

- ^{۲۹} در این واژه جایجایی همخوان «ن» با همخوان «ه» نیز قابل ملاحظه است.
- ^{۳۰} در این واژه حذف همخوان «م» نیز قابل مشاهده است.
- ^{۳۱} در این واژه جایجایی واکه «ی» با همخوان «ل» نیز قابل ملاحظه است.
- ^{۳۲} در این واژه تبدیل همخوان «ج» به همخوان «گ» و همخوان «ن» به همخوان «م» نیز به چشم می - خورد.
- ^{۳۳} در این واژه تبدیل واکه /e/ به واکه /u/ نیز قابل توجه است.
- ^{۳۴} در این واژه تبدیل واکه /a/ به واکه /æ/ و همخوان «د» به همخوان «ر» نیز صورت گرفته است.
- ^{۳۵} در فرهنگ المنجد ذیل واژه «الدبوس» گرز آهنی و چوبدستی ستبر که سر آن کلفت و گره دار باشد آورده شده است. ظاهراً از آنجا که لگد و شکل و شمایل کف پای شتر به گرز آهنی شباهت دارد اهالی این نام را برای نامیدن آن برگزیده اند.
- ^{۳۶} در این واژه واکه /e/ به /o/ نیز تبدیل شده است
- ^{۳۷} در این واژه تبدیل واکه /i/ به واکه /e/ نیز قابل ملاحظه است.

³⁸ addition

- ^{۳۹} دو واژه اخیر بازمانده زبان پهلوی است که در دوره میانی زبان فارسی به صورت uštur (فره وشی، ۱۳۸۱: ۵۶۶) و starak (همان: ۵۱۸) کاربرد داشته است.
- ^{۴۰} این واژه در برخی محلات به صورت «دوآ[duā]» نیز تلفظ می شود.

کتابنامه

- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳). *راهنمای زبان های ایرانی*. مترجمان: آرمان بختیاری [و دیگران]، تهران: ققنوس، چاپ اول، جلد دوم
- باقری، مهری (۱۳۸۰). تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر قطره، چاپ ششم
- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۴). *مسائل زبان شناسی نوین*. تهران: انتشارات آگاه، چاپ اول
- برومندسعید، جواد (۱۳۶۳). دگرگونی های واژگان در زبان فارسی. تهران: توس، چاپ اول
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۶). سبک شناسی. تهران: انتشارات مجید، چاپ نهم، جلد اول
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۵). تاریخ بیهقی. بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چاپ دهم

- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۶). *آواشناسی*. تهران: آگه
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۱). *گزیده و شرح امثال و حکم*. فرج الله شریفی گلپایگانی، تهران: هیرمند، چاپ دوم
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۴). *لغتنامه*. زیر نظر دکتر معین، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا
- ذوالنور، رحیم (۱۳۸۰). *رفتارشناسی زبان تاریخی*. تهران: انتشارات طهوری، چاپ اول
- رجبی، پرویز (۱۳۵۷). *جندق و تروند؛ دو بندر فراموش شده کویر بزرگ نمک*. تهران: توکا، چاپ دوم
- شریعت، محمدجواد (۱۳۶۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم
- صفوی، کورش (۱۳۷۷). *زبان شناسی و ادبیات*. تهران: هرمس، چاپ اول.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴). *دستور مفصل امروز*. تهران: سخن، چاپ دوم
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۱). *فرهنگ زبان پهلوی*. تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۸). *دستور زبان پنج استاد*. تهران: فردوسی، چاپ دوم
- کردوانی، پرویز (۱۳۸۶). *کویر (نمکنار) بزرگ مرکزی ایران و مناطق همجوار*. تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول
- کریمی، اصغر (۱۳۸۹). *سفرنامه دشت کویر*. سمنان: حبله رود، چاپ اول
- لویس، معلوف (۱۳۸۲). *المنجد*. مترجم: محمد بندر ریگی، تهران: ایران، چاپ چهارم
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۳). *دستورنامه درصرف و نحوزبان پارسی*. تهران: شرق، چاپ
- دهم
- مشکوة الدینی، مهدی (۱۳۷۰). *ساخت آوایی زبان*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد
- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد (۱۳۷۷). *شرح جامع مثنوی معنوی*. تألیف کریم زمانی، تهران: اطلاعات، چاپ پنجم

- نائل خانلری، پرویز (۱۳۵۲). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، جلد ۱ و ۲.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۸). *کلیله و دمنه*. توضیح و ویرایش علی رضوی بهابادی، یزد: بهاباد، چاپ دوم.
- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: سمت.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۳). *مرزبان نامه*. بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی-علیشاه، چاپ نهم.
- هدین، سون (۱۳۵۵). *کویرهای ایران*. مترجم: پرویز رجبی. تهران: توکا، چاپ اول.
- یارمحمدی، لطف الله (۱۳۷۳). *درآمدی به آواشناسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹). «زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن»، فرهنگ و زندگی، شماره ۲، صص ۶۳-۶۶.
- متینی، جلال (۱۳۵۰). «تحول تلفظ کلمات فارسی در دوره اسلامی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم، شماره ۲، صص ۲۴۹-۲۸۳.
- Spencer, Andrew(1996), *Phonology*, Oxford, Blackwell;
- Crystal, David(1997), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Oxford, Blackwell;